

نگاهی به چگونگی شکل‌گیری نهضت سریداران خراسان که به سلطه ۱۲۰ساله مغولان بر کشور پایان داد

آزادی ایران از سمت خراسان



روزنامه‌نگار
فصلین بیات

تاریخ می‌گوید که مردم ایران پس از هجوم صحرانشینان مغول و ترک به سال (۶۱۶تا ۶۵۴ قمری) به‌رغم سستی و بی‌سیاستی سلطان محمد خوارزمشاه و خلیفه بغداد هیچ‌گاه از پایداری در برابر متجاوزان غارتگر و خون‌خوار باز نایستادند. این مقاومت شکل‌های گوناگون داشته است؛ در آغاز امر به‌صورت حماسه جلال‌الدین خوارزمشاه، آخرین پادشاه سلسله خوارزمشاهیان، تجلی کرده که مورد تأیید و حمایت مردم نیز بوده است و بعد به‌صورت قیام‌های محلی –مانند

گستره فرمانروایی سریداران، ۱۳۴۵ میلادی

خراسان ناراضی

بین سال‌های ۷۰۹ تا ۷۵۹ خورشیدی بر اثر افزایش فشار بزرگان چادرنشین مغول و ترک و تشدید بهره‌کشی امیران و ملوک الطوایف از روستاییان ایرانی، آتش جنگ‌های داخلی تیزتر می‌شود. کمی بعد پس از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان، پسر و جانشین سلطان محمد خدابنده‌الجایتو و آخرین فرمانروای ایلخانیان مغول، در سال (۷۳۶ قمری – ۷۱۴ خورشیدی) جنگ‌های داخلی به‌خاطر کسب قدرت در می‌گیرد و در این گیرودار روستاییان و شهریان از غارت و چپاول و تجاوز لشکریان و برخی از امیران زمین‌دار به‌سختی آسیب می‌بینند.

پس از مرگ ایلخان ابوسعید پنج‌دسته اصلی ملوک‌الطوایف در محدوده امپراتوری مغول وجود دارند که یکی از آن‌ها اعیان لشکری است که امیر ارغون‌شاه در رأس آن‌هاست. این گروه در آغاز سال ۷۳۷ قمری طغای تیمورخان را که از بازماندگان اوتچی‌گین، برادر چنگیزخان، است و در خراسان غربی و گرگان مستقر است به ایلخانی می‌شناسند. علاوه بر دولت طغای تیمور، در حدود سال ۷۴۱ قمری، ۹ دولت دیگر در بخش‌های دیگر امپراتوری مغول صاحب قدرت هستند، مثلاً بخش شرقی خراسان (ناحیه هرات) در تصرف ملوک هرات از دودمان کرتیان است. ناراضیانی مردم روستا و شهرهای خراسان در این دوره به حد اعلا رسیده است؛ ضمن اینکه وضع اقتصادی خراسان نیز سخت وخیم است.



نقاشی مربوط به سده شانزدهم میلادی
در این تصویر جنگیز و سپاهیان‌ش در حال نظاره جلال الدین و گذشت او از رود سند هستند

موقعه‌های خطرناک واعظ مازندرانی

وجود چنین شرایطی سبب می‌شود در آخرین سال‌های حکومت ایلخان ابوسعید، واعظی بیاید و بکوشد تا نهضت ناراضیان را که عموماً در ناحیه بیهق بودند سازمان دهد و آنان را از لحاظ فکری رهبری کند. این واعظ شیخ خلیفه است، یکی از شیوخ صوفیه و از مردم مازندران. به گفته مورخان شیخ خلیفه پس از ورود به سبزوار در مسجد جامع منزل می‌کند. او به صدای بلند قرآن می‌خواند و وعظ می‌کند. در نتیجه عده کثیری شاگرد و مرید گرد او جمع می‌شوند. در نتیجه مخالفان شیخ خلیفه او را پنهانی در مسجد به قتل می‌رسانند. تاریخ این واقعه ۲۲ ربیع‌الاول سنه ۷۲۶ هجری قمری است. ضمن اینکه اولیای محلی شایع می‌کنند که وی خودکشی کرده است.

سفرهای تبلیغی «حسن جوری»

پس از شیخ خلیفه شاگرد او حسن جوری جانشینش می‌شود. به نقل از حافظ ابرو، تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان (دگدشته به سال ۸۳۳ قمری)، «او جوانی روستازاده است از دهکده جور که به عقل و درایت و قدرت ممتاز است. حسن جوری فردای مرگ استادش به نیشابور می‌گریزد و مخفیانه به تبلیغ تعلیمات شیخ خلیفه سرگرم می‌شود، چنان‌که میرخواند، تاریخ‌نگار سده نهم هجری، می‌گوید: «اکثر مردم کوه‌پایه نیشابور در سلک پیروان وی منسلک گشتند.» اودوماه بعد از اینکه مخفیانه در نیشابور تبلیغ می‌کند، به مشهد علی‌ابن موسی‌الرضا^(ع) می‌رود و از آنجا رهسپار ایبورد و خوشان می‌شود. بعد از آن هم به عراق می‌رود و دوباره به شهرهای خراسان برمی‌گردد. در هر کدام از این شهرهای خلق زیادی گرد او جمع می‌شوند و همین امر سبب می‌شود در نهایت اواسط سنه ۷۳۹ قمری در مسیر قهستان به نیشابور دستگیر و در دژی زندانی شود. شیخ حسن جوری در میانه این سفرهای مخفیانه که حدود سه سال طول می‌کشد، می‌کوشد تا پیروان خویش را متحد نماید و سازمان آنان را مرتب کند و ظاهراً به شکل مجامع درویشان درآورد. حافظ ابرو می‌نویسد: «هرکس که دعوت ایشان قبول می‌کرد اسامی ایشان ثبت می‌گردانید و می‌گفت حالا وقت اختفاست و وعده می‌داد که هرگاه اشارت شیخ شود و وقت ظهور شود، می‌باید که مستعد کارزار گردند.» از این سخنان کاملاً پیداست که هدف تبلیغات شیخ خلیفه و حسن جوری دعوت به خروج علیه اولیای مغول و همدستان ایشان، یعنی فتوودال‌های بزرگ محلی است. این تبلیغ به خروج زیر لافافه صوفیگری صورت می‌گیرد و رنگ تشیع دارد و مورد توجه عامه مردم است.

در سال ۷۲۷ قمری جمعی از پیروان شیخ حسن جوری در ولایت بیهق خروج می‌کنند و با وجود آنکه نهضت مزبور توسعه پیدا می‌کند، شیخ به قیام‌کنندگان نمی‌پیوندد. مورخان علت خودداری او را ذکر نمی‌کنند اما شیخ در نامه‌ای که به امیرمحمد ارغون‌شاه نوشته است تا ظن او را از خود و فعالیت‌هایش بردارد، می‌گوید که خروج باوجود میل او وقوع یافته است. او می‌نویسد: «تمام خلایق در شور آمده و بی‌طاقت شده.»

خروج محمود تارابی در بخارا (در سال ۶۳۶ قمری) یا حتی گرویدن به مذهب تشیع در برابر مذهب تسنن (که موردنظر مغولان بود) – ظاهر گشته است. آخرین ضربه مردمی را اما خروج سریداران خراسان بر غارتگری ایلخانان مغول وارد می‌آورد و در نهایت قتل طغای تیمور در سال ۷۵۴ قمری به دست خواجه‌یحیی‌کرابی سرور سریدار، دلیلی می‌شود که بساط خودکامی ایلخانان در خراسان و به‌دنبال آن در سراسر ایران برچیده شود.

آنچه که در مورد قیام سریداران حائز اهمیت جلوه می‌کند این است که آغاز رهایی روسیه از چنگ مغولان توسط شاهزاده دیمیتری دانسکوی



قیام در ولایت بیهق

چنان‌که یاد شد خروج خراسان به خودی خود و پیش از آنکه شیخ حسن جوری اشاره کند، در قریه باشتین از اعمال بیهق در نزدیکی سبزوار آغاز می‌شود. در «مجمل فصیحی»، نوشته فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد خوافی که تاریخ عمومی –از زمان هبوط آدم تا وقایع سال ۸۴۵ قمری – را در خود جای داده، آمده است: «پنج ایلچی مغول در خانه حسین حمزه و حسن حمزه منزل کردند و از ایشان شراب و شاهد طلبیدند و لجاج کردند و بی‌حرمتی نمودند. یکی از دو برادر قدری شراب آورد. وقتی که ایلچیان مست شدند، شاهد طلبیدند و کار فضیحت را به جایی رساندند که عورات ایشان را خواستند. دو برادر گفتند دیگر تحمل این ننگ را نخواهیم کرد، بگذار سر ما به دار برود. شمشیر از نیام برکشیدند، هر پنج‌تن مغول را کشتند و از خانه بیرون رفتند و گفتند ما سربه‌دار می‌دهیم.» این واقعه درگیری ایلچی‌های خواجه علاءالدین هندو و عبدالرزاق را به‌دنبال دارد که فرزند خواجه جلال‌الدین فضل ... باشتینی از مالکان محلی است و به‌تازگی به باشتین آمده است.

گروهی از روستازادگان جسور مسلح می‌شوند و عبدالرزاق را که به خاطر نیروی جسمانی و شجاعتش مشهور است به سرداری خود برمی‌گزینند و نام خود را «سرداران» می‌گذارند. به‌گواهی اکثریت قریب‌به‌اتفاق منابع موجود (قیام باشتین روز ۱۲ شعبان سنه ۷۳۷ هجری (۱۶ مارس ۱۳۳۷ میلادی) وقوع یافته است. حافظ ابرو می‌گوید: «و بدین خبر در اکثر خراسان فتنه برخاست و خلایق خود چنان محب فتنه‌اند که انگور حوادث هنوز غوره است که به خیال شراب آن عریده‌های مستانه بنیاد نهند.» کمی بعد سریداران، جوین و اسفراین و جاجرم و بیارجمند را تسخیر می‌کنند. عبدالرزاق خود را امیر می‌نامد و به قول میرخواند «بر مسند حکومت تکیه زد و سکه به نام خویش فرمود.» اگرچه به گفته دولتشاه عبدالرزاق در ماه صفر سال ۷۳۸ هجری به دست برادر خویش وجیه‌الدین مسعود به قتل می‌رسد. سریداران به رهبری وجیه‌الدین مسعود لشکریان و بزرگان صحرانشین مغول و ترک و سران فتوودال محلی را –که به مغولان پیوسته‌اند– تارومار می‌کنند. آن‌طور که نوشته‌اند حدود قلمرو سریداران از مغرب به دامغان و از مشرق به جام و از شمال به خبوشان و از جنوب به ترضیز می‌رسد و طبق سخنان ابن بطوطه امیر ارغونشاه به ساحل ترک فرار می‌کند و فرزندش، محمد بک، به واحه‌های دامنه شمالی کوه‌های کوپت‌داغ متواری می‌شود.

اینجا جایی است که وجیه‌الدین مسعود خود را سلطان می‌خواند؛ «سلطان اسلام شهنشاه هفت اقلیم المؤید من السماء المظفر علی الاعداء وجیه الحق والدین مسعود.»

منابع موجود –به‌استثنای تذکره دولتشاه– از سیاست داخلی وجیه‌الدین مسعود سخنی نمی‌گویند. البته خود دولتشاه نیز فقط به ذکر چند کلمه اکتفا می‌کند و می‌نویسد: «وجیه‌الدین مسعود برای جلب توجه روستاییان ۱۲ هزار نفر از ایشان را وارد دسته جات لشکری کرد و مستمری دائم و علوفه داد.» او همچنین رفتار بسیار مهربانانه‌ای با بردگان فراری ترکان داشت و در جنگ‌ها خمس غنائم را طلب نمی‌کرد که در قانون اسلام برای حاکم عهد معین است.



تصرف قلعه بیهق (سبزوار) توسط تیمور

در سپتامبر سال ۱۳۸۰ میلادی به وقوع می‌پیوندد. حال آنکه سریداران خراسان ۳۷ سال پیش از آن، به سلطه مغولان هلاکوبی در ایران پایان می‌بخشند.

ایلیا پائولوویچ پتروشفسکی (۲۲ ژوئن ۱۸۹۸ تا ۱۸ مارس ۱۹۷۷ میلادی)، استاد تاریخ خاور نزدیک و خاورمیانه در دانشگاه لنین‌گرا، رساله‌ای در همین باره نوشته که در سال ۱۳۵۱ با ترجمه کریم کشاورز و با نام «نهضت سریداران خراسان»، منتشر شده است. سطرهای پیش‌رو نقی است بر قیام سریداران که بر اساس همین پژوهش نوشته شده است.

آزادسازی «حسن جوری»

غالب بزرگان سریدار همان فتوودال‌های کوچک محلی هستند که به سبب تنفر از سلطه مغول و اعیان مغول و ترک به این نهضت می‌پیوندند و مقامات عالیه را در دستگاه حکومت ایشان در خراسان به دست می‌آورند. به احتمال زیاد وجیه‌الدین مسعود و آنان که بعد از او زمامدار می‌شوند، بخشی از اراضی را که از دست مغولان خارج شده است میان مالکان کوچک محلی و هواخواهانی که میان سران روستاییان دارند، تقسیم می‌کنند و بدین طریق جرگه بزرگان سریدار را با الحاق مردان تازه‌نفس تقویت می‌کنند. ضمن اینکه جناح تندرو و افراطی سریدار که مواعظ و تبلیغات شیخ خلیفه و حسن جوری مقدمات پیدایش آن را فراهم آورده است در عهد وجیه‌الدین مسعود سروصورتی پیدا می‌کند و سامان می‌پذیرد.

چیزی از پیروزی سریداران بر ارغونشاه و امیران مغول و ترک خراسان نگذشته که وجیه‌الدین مسعود ناگزیر می‌شود شیخ حسن جوری را که در دژ محبوس است، آزاد کند. شکی نیست که ابتکار این عمل از خود مسعود نبوده، بلکه آزادی جوری خواست مردمی است که به شیخ فوق‌العاده توجه داشته‌اند. آن‌طور که نوشته‌اند نفوذ جوری حتی در شهر دوردستی چون تون و ناحیه قهستان محسوس است.

میرخواند در «روضۃ‌الصفاء» چنین می‌گوید: «او را میدری در قریه‌ای از قرای تون، خواجه‌اسدناما بود. روزی این خواجه‌اسد به باغ می‌رفت، جمعی از درویشان با او ملاقات کردند. او پرسید که از کجا می‌آیید و شیخ در کجاست؟ ایشان گریان شده صورت حال بازنمودند. خواجه اسد زیان توبیخ و سرزنش دراز کرده، گفت ای نامسلمنان! بی‌وفا روا باشد که شیخ را گرفته، بند کرده باشند و شما در استخلاص او سعی ننمایید و در خانه‌های خود آسوده و فارغ بنشینید؟» پس از این است که هفتاد تن از مریدان شیخ هم قسم می‌شوند که یا او را آزاد یا جان فدا کنند. به‌روایتی آنان به مراد خویش می‌رسند و به روایت دیگر وجیه‌الدین مسعود با عده‌ای سوار به یازر آمده شیخ حسن را به زور آزاد می‌کند، البته در نامه خود شیخ حسن به امیرمحمد بک به‌طور مبهم گفته شده که شیخ به دست مردم سبزار آزاد شده است.

ضرب سکه نقره به دست سریداران سبزار/ سال ۷۴۸ قمری

پایان کار شیخ

در آغاز شیخ حسن جوری و وجیه‌الدین مسعود به اتفاق هم کار می‌کنند، ولی پس از اندکی، بین ایشان اختلاف نظر پیدا می‌شود و در ادامه هم گرد هم یک از آن دو، عده‌ای از هواخواهان سریداران جمع می‌شوند. حافظ ابرو در این باره می‌نویسد: «فی‌الجمله آن قوم (سرداران) دو طایفه شدند، اتباع شیخ حسن را شیعیان خوانند و اتباع امیرمسعود را سریدار گویند.»

باوجوداین هر دوی این جریان‌ها به مقابله با سپاهی از صحرانشین مغول می‌روند که طغای تیمورخان گسیل داشته است. این رویارویی با پیروزی کامل سریداران پایان می‌یابد.

پس از آن‌است که سپاهیان ایلخان پراکنده و بعضی از مالکان فتوودال خراسان مطیع وجیه‌الدین مسعود می‌شوند و به حلقه مریدان شیخ حسن جوری در می‌آیند. پس از این فتح نمایان است که سریداران می‌کوشند تا قدرت خود را در سراسر خراسان بسط دهند. از جمله باید به خواسته مردم با بزرگ‌ترین امیر فتوودال خراسان – معزالدین حسین کرت ملک هرات– وارد جنگ شوند. او در آن روزگاران مستقل است و یار و متحد طغای تیمورخان مغول شمرده می‌شود. این لشکرکشی از لحاظ آینده کار سریداران اهمیت زیادی دارد، زیرا هدف آن رهایی سراسر خراسان از سلطه مغولان است ولی امیدهای سریداران برآورده نمی‌شود.

در روز ۱۳ صفر سال ۷۴۳ قمری (۴ مرداد سال ۷۲۱ خورشیدی) در دوفرسنگی زاوه بین آن‌ها و لشکریان ملک معزالدین حسین کرت جنگ در می‌گیرد. نخست کفه پیروزی به سوی سریداران متمایل می‌شود ولی شیخ حسن جوری در میانه نبرد کشته می‌شود و صفوف سریداران در هم می‌شکنند. به گفته حافظ ابرو: «درویشان و مریدان شیخ حسن امیرمسعود را متهم داشتند که این حال (قتل شیخ حسن جوری) به استصواب امیرمسعود بوده است.» میرخواند هم صریحاً می‌گوید: «و در آن مصاف که ایشان را با ملک داد، شیخ حسن به اشارت امیرمسعود و تیغ یکی از سریدار به شهادت یافت.»

تألیف دیگری که مدت‌ها بعد نگاشته شده، یعنی نگارستان غفاری، نه‌ته‌این‌ها داستان را تأیید می‌کند، بلکه سریداری را هم که به شیخ حسن ضربت زده است، معرفی می‌کند و می‌گوید: «نام وی نصرا... جوینی بوده است.» این پایان کار شیخ حسن جوری و امیرمسعود است. به‌هر روی کار سریداران بعد از شیخ نیز ادامه پیدا می‌کند و آن‌ها حکومتی محلی را بین سال‌های ۷۳۶ تا ۷۸۸ قمری تشکیل می‌دهند.

اثرات قیام سریداران

واقعه مهم این سلسله که همانا انهدام بقایای حکومت هلاکوبیان و قتل طغای تیمور است، در دوره حکومت یحیی‌کرابی به تاریخ ۱۶ ذیقعد سنه ۷۵۴ قمری (۱۳۰ذ‌ر، ۷۲۲ سال خورشیدی) اتفاق می‌افتد.

خروج سریداران خراسان در قرن هشتم قمری از لحاظ وسعت، بزرگ‌ترین و از نظر تاریخی، مهم‌ترین نهضت آزادی بخش خاورمیانه است و بدون تردید تأثیر مهمی بر جنبش‌های دیگر دارد؛ نهضت‌هایی چون نهضت مازندران (در سال ۷۵۰ قمری)، گیلان (در سال ۷۷۲ قمری)، کرمان (سال ۷۷۵ قمری) و سمرقند و ناحیه رود‌زارفشان (سال ۷۶۷ قمری).

ضمن اینکه بین خروج سریداران خراسان و نهضت‌های دنباله‌اش با جنبش‌های مردم خاور نزدیک و میانه در قرن ۱۵ میلادی از قبیل خروج شیخ بدرالدین سماوی در ترکیه عثمانی در سال‌های ۸۱۸ تا ۸۲۱ قمری، نهضت خروفیون در ایران و آذربایجان و آسیای صغیر در نیمه اول سده پانزدهم میلادی و قیام مردم خوزستان در سال ۸۴۴ قمری علائم خویشاوندی و نزدیکی بسیاری وجود دارد.

